

جنگ پیش می‌رفت، خسته‌تر می‌شدم. دیگر کافی نبود که اتحادمان را با ستیزه‌ها و کشمکش‌های ملی علناً اعلام کنیم. کفایت نمی‌کرد که وطن پرستی خود را بیان کنیم. مردم بسیار زیادی را دیدیم که برای سربازان غذا و مهمات می‌آوردند. آنها از حملات دشمن رنج می‌بردند. دشمن می‌خواست آن‌چه را که مردم در قبال انقلاب به دست آورده بودند، از آنان بازستاند. می‌خواستند بار دیگر روستائیان را برده کنند. چگونه کسی می‌توانست تهدیدی را که بر وجودشان سنگینی می‌کرد، توصیف کند؟

هرچه تا آن وقت نوشته بودم، جسورانه و گستاخانه بود. در کنار روستائیان می‌جنگیدم ولی از خودم می‌پرسیدم آیا واقعاً آنان را می‌شناختیم؟ آیا من که از نسلی خرده‌بورژوا بودم، می‌توانستم در کنارشان باشم؟ اما در سال ۱۹۵۳ پس از آن که مدتی زیاد با سربازان و کارگران در جنگل ماندیم، نخستین نشانه‌های چنین امکاناتی در من پدیدار شد. دوستم گفت: «ایا از افق فردی به افق گروهی کوچ کنیم.»

از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰ مطلبی ننوشتم اما بار دیگر دست به قلم بردم و مطالبی روی کاغذ آوردم. ابتدا اشعارمان دربارهٔ دخترهای زیبا بود. در ۱۹۵۳ نخستین بار دربارهٔ پیرزنی نابینا نوشتم که او را در دهکده‌ای دیده بودم. از کار پرزحمت و یکنواختش آگاه بودم. رنج‌هایش برایم قابل فهم بود. وقتی توانستم مردم کشورم را بشناسم، نشانه‌های جدید زندگی را به چشم دیدم. در ۱۹۶۰ توانستم نتایج تغییراتی را که در من پدید آمده بود، بازناسم: مجموعه شعری بود به نام «خصوصی و اشتراکی». و از آن پس پنج مجموعه شعر منتشر کرده‌ام.

می‌توانیم بگوئیم که خوشبختیم
پس از آن که نفس دیرینه مان را پاره کردیم
تنها آن‌چه را که خوب بود، نگاه داشتیم
تمام آن‌چه را که خوب بود، نگاه داشتیم.

زوان دیووو Xuan Diev

من با نام بهترین دوستم میروی کان که امروز در این جا نیست، سختم را آغاز می‌کنم. ما یکدیگر را شناخته‌ایم و با هم کار کرده‌ایم. کارهای ادبی او به کارهای خود من شباهت دارد. هر دو مان پیش از انقلاب شعر سروده‌ایم؛ اشعاری با موضوعهای قدیمی: زندگی، مرگ، عشق و امید. ما با تمام نیرویمان پای در انقلاب گذاشتیم. همان‌طور که مایا کورفسکی از انقلاب خود صحبت کرد، ما هم از انقلاب خود صحبت می‌کنیم. ما نویسندگان هم مانند روستائیان و کارگران از برده بودن رهاگشتیم و مردانی آزاد شدیم و از جمع مردگان بیرون آمدیم و زندگی را از سر گرفتیم. انقلاب و جامعه جدید موضوع اشعارمان شد. من شعری دربارهٔ پرچم سرخ با ستاره سرودم. شعری دربارهٔ انتخابات هیأت قانون‌گذاری نوشتم، البته این موقعی بود که باور نداشتیم می‌توانیم دربارهٔ حوادث سیاسی بنویسیم.

در آغاز ۱۹۴۵ وارد نخستین مرحله از کارهای نیروی مقاومت شدیم. یک سال بعد بار دیگر ضدفرانسه جنگیدیم. با این حال، دو سال بعد در نوشتن مشکلاتی پیدا کردم. هرچه

رتال جامع علوم انسانی

گفتگو با نویسنده

اگرچه اکثرشان نمی دانند کار قهرمانی چیست، همگی قهرمانند.

هر روز می آموزیم
که زمان پیر شدن نزدیکتر می شود
صبورانه ضیض پیری مبارزه می کنم
ضد پیری روح نیز می جنگم
قلبهای پیر
هنر شاعرانه برای شاعران نیز بی ثمر است.

که هاده Te Hanh

در اواخر قرن هجدهم هنر شعر و شاعری ما به اوج خود رسید. شعرمان قوانین و قواعدی داشت. تحت تأثیر ادبیات فرانسه، شاعران، خود را از مکتب اصحاب مدرسه و قید رسمی و قراردادی رها کردند و در قرن بیستم اشعارمان تحت تأثیر اشعار لامارتین، آلفرد دوموسه، بودلر و مالارمه قرار گرفت. در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم، مکتب شعری خود را «شعر و شاعری نو» نامیدیم. نزد ما شعر وسیله یافتن روش و رفتاری جدید در زندگی بود. در آن زمان من یکی از جوانترین نویسندگان مکتب نو بودم. ما خودمان را پیشرو تصور می کردیم. اما بعد دیدیم واقعاً در پس زمانیم. آن چه نو می نامیدیم، کلاهی کهنه و فرسوده شده است.

ادبیات، به زمانی بس دراز نیاز داشت تا بتواند روی پاهای خودش بایستد. همان طور که جامعه ما در بردگی استعماری

تمام آنچه را که نتوانستیم در کارشان گیریم
به دور افکندیم
می توانیم بگوئیم که خوشبختیم
ما، هم روشنائی را می بینیم
و هم تاریکی را
آن چه را که در گذشته بود، می بینیم
و آینده را هم.

وقتی تغییرها و استحاله ها در ما به حد کمال رسید، این تغییرها و استحاله ها در آنهایی هم که اشعارمان را می خواندند و یا می شنیدند، پدید آمد. قبلاً برای چه کسانی می نوشتیم؟ ما برای آنها که در دهات می زیستند و نمی توانستند بخوانند و بنویسند، نمی نوشتیم اما اکنون برای آنها که خواندن و نوشتن را فرا گرفته بودند، می نوشتیم.

این سواد همگانی در کشورمان، این اشعار کلاسیک و سرودها، موسیقی و تئاتر، اکنون در دهات - که هرگز در آنها مدارس وجود نداشت - درخششی ویژه دارند. بسیاری از پیرمردان می توانستند عباراتی از اشعار رزمی را بخوانند. دیگر آنها اشعار و داستانهای ما را یاد گرفته بودند. اکنون وقتی به دهات می رویم - چندبار در ماه - هرگز مستمعانی کمتر از ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر نداریم.

مشخصات و اهداف مسلم ما از ادبیات چیست؟ بخشی از آن وظیفه شناسی است و بخشی دیگر آن است که باید ادیبانمان در نشان دادن کوششها، آرزوها و منازعات روزانه مردم کوشا باشد.

این اجتماع بزرگ و جدیدمان درخواستهایی دارند. بویژه جوانانمان می خواهند بیاموزند. آنها سیری ناپذیرند. مردم از ما می خواهند که به تجربه هایشان شکلی عینی بدهیم. این مردم در شنیدن تند و تیزند و همه چیزهای دروغین را مردود می شمارند. برای این مردم کارهای قهرمانی از وظایف روزانه آنهاست.

پرتال جامع علوم انسانی

ندگان ویتنامی

توانست تنها بآرامی خود را از ماترك فتودالیسم رها سازد. تغییرات بزرگی پدید آمد، با این حال وقتی به عقب می‌نگریم و به این تغییرات چشم می‌دوزیم، درمی‌یابیم که در آن وقت کمتر از پل الوار نبوده‌ایم.

ما شکل، فرم یا قالب را کنار گذاشتیم و کوشیدیم به کیفیت جدیدی دست یابیم. پیش از این اشعارمان بیشتر بزمی بود و با تجربه‌های احساساتی سر و کار داشت اما اکنون با روندهای عقلانی و تفکری پیوند دارد، به دیگر سخن، عقل و خرد بر احساس غالب آمده است. ما از برشت خیلی چیزها آموختیم ولی باید تصدیق کنیم که همچشمی و رقابت کافی نبود مگر آن که برای خود پایه و اساسی می‌داشتیم تا بر آن بایستیم. شعر کلاسیکمان نمونه و سرمشقی به شمار می‌آمد که داغ ثبات و استحکام زیادی را بر خود داشت. اورتماش و نوسان شاعرانه از یک کلمه به کلمه‌ای دیگر و از سطر به سطر دیگر منتقل می‌شد. تضادهای و همگونگیهای آشکار پیوسته در یک قافیه و وزن معین با موسیقی زبان، ضدیکدیگر در کار بودند. این اشعار با حفظ ساختارشان می‌باید از بر خوانده می‌شدند:

در آب صاف و زلالی
ماهی ماهی دیگر را می‌بلعد
در روز روشن
آدمی آدم دیگری را می‌کشد

ما دیگر برای رجزخوانی نمی‌نوشتیم، بل که قصدمان هواندن بود. در حقیقت، بسیاری از مردمان پیر هنوز ترجیح می‌دادند که اشعار را به آواز بخوانند، و جوانان که از نسلی مدرنند اشکال آزاد را در شعر می‌طلبند. من روشهای زیادی را در شعر آزموده‌ام، و در چند شعر چیزهایی یافته‌ام: امتزاج صور ذهنی، تجربه‌ها، و بازتابهایی که عمیقاً در خاستگاههایم ریشه گرفته‌اند. اگر اشعار مدرن اروپایی را نمی‌خواندم، نمی‌توانستم این اشعار را بنویسم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

است. من همیشه آثار رئالیستی می‌نویسم. دوستانم آثار مرا رئالیسم انتقادی می‌دانند.

نفرت و همدردی را به تصویر می‌کشیدیم و از مظلومان سخن به میان می‌آوردیم. ابتدا منظورمان روشن و واضح نبود. اکثرمان خرده بورژوا بودیم و تحصیلات اندکی داشتیم. با این حال خرده بورژواها در وضعیت و شرایط استعماری به گدایان نزدیکتر بودند.

ما میان توده‌هایی که خواستار حقوقشان بودند، می‌زیستیم. همه‌مان همین را می‌خواستیم: موضوعهای آثارمان را از تجربه‌های روزانه روستائیان، کارگران، ماهیگیران و سربازان در جنگ می‌گرفتیم.

ابتدا فقط از حوادث رونویسی می‌کردیم، آن هم به گونه‌ای خام و ناپخته. نگاهی سطحی داشتیم و هنوز به اندازه کافی از افکار مردمی که با آنها زندگی می‌کردیم اطلاع نداشتیم. این خود بیماری کودکی مان بود. روشنائی و پرتو انقلاب کورمان کرده بود اما یک شب چهره حقیقی همسوخ خود را دیدم: در ناحیه نزاع و جدال بودیم. دشمن به سویمان آتش می‌فرستاد. جاده و دشتهای سوراخ شده از بمب، در روشنائی سپید، تن می‌شستند. بعد من چهره‌ها را دیدم. چهره سربازان، زنان، دختران و کودکان را. همگی آن جا ایستادند؛ با بارهای سنگین از سلاحها، مهمات و آذوقه. سرهایشان را بالا نگاه داشته بودند. این چهره‌ها خودشان را در نگاهم سوزاندند. آنها کتابپذیرند.

در گذشته، ادراکها و احساساتمان را با طرحهای کوچک نشان می‌دادیم. اما امروز، به ماورای حوادث می‌رویم. ستیزه و جدال را در طرحهای بنیانی آن به تصویر می‌کشیم و در پس چهره‌های متعالی و درخشان هدف و منظور جنگ را می‌بینیم.

Pham Ho **فام هو**

Bui Hien **بونی هین**

ما همه‌مان برای کودکان نوشته‌ایم. کودکان در ویتمام به معنای خوشبختی و ثروتند. غالباً این احساس برایمان مفاهیم اقتصادی داشت. کودکان دستیاران خوبی بر کار بودند. در سالهای پیشین کودکان را بر سر کتاو می‌گذاشتند اما امروزه راه تحصیل و تعلیم و تربیت کودکان هموار شده است. آخر این کودکان نسلی از محققان، مهندسان، تکنیسینها، و هنرمندان را در آینده برایمان پدید خواهند آورد. کودکان بهترین خوانندگان آثار ما هستند. تعصب ندارند و

ما وقت کمی برای نوشتن داریم. پیش از انقلاب، من چند داستان منتشر کردم. طی جنگ علیه فرانسه جاتی برای نوشتن و مان وجود نداشت. در آن زمان، من بیشتر در جبهه بودم و تنها برداشتن چند یادداشت برایمان امکان داشت. یادداشتهای: مشاجرات من با یک رمان. اگر می‌توانستم صد صفحه بنویسم، می‌توانستم نامش را رمان بگذارم. من شاعر نیستم. رشته کاری ام نوشتن قطعات کوتاه نثری

با اشتیاق تمام می خوانند. می گویند باید ادبیات بزرگی برای جوانان نوشته شود. ما می توانیم درباره هر موضوعی با آنها حرف بزنیم. در فهم تمام مشکلات از خود علاقه نشان می دهند. آنها می دانند که تلاش ما چه معنایی دارد. بسیاری از کودکانی که در جنگ دستهایشان را از دست داده اند، آموخته اند که چگونه با پاهایشان بنویسند. کودکان نمی ترسند. در آن زمان پسر کوچک پرسید: «آمریکاییها در این جا زیادند؟» و من گفتم: «نیم میلیون آمریکایی در این جا هستند.» او می خواست بداند چرا آنها در این جا هستند؛ از این رو پرسید: «در کجا قایم شداند؟» برایش توضیح دادم. او گفت: «مهم نیست که چند تا هستند. ما بیشتریم. و مهم هم نیست که در کجا قایم شده اند، ما پدیدایشان خواهیم کرد.»

بسیاری از جوانان، هم اکنون می توانند شعر، داستان و نمایشنامه بنویسند، سنت دیرینه ای از شعر و شاعری برای کودکان داریم. آوازهای گهواره ای، بازیها و افسانه های پریان از این دستند. این چیزهای سنتی بسیار غنایی، لیریز از تخیلند و غالباً محتوای فلسفی و اجتماعی دارند.

در این جا شعری از خودم را که در کتاب «جنگل خنده» آمده است برایتان می خوانم:

ابتدا یک خرطوم کبود می آید

بعد دوپای جلو ستر می آید

بعد دوپای عقب ستر می آید

و در آخر یک دم

و در پاسخ به این که «این چیست؟»

ابتدا دمی می آید

بعد دو پای عقب ستر

بعد دوپای جلو ستر

خرطوم خود در کجاست؟

این شعر را پس از انقلاب می خواندند:

فیل بزرگ بر زمین افتاد و تکه تکه شد.

مادر مقام شامخی می داشت اما با این حال زیر تسلط مرد بود. حتی وقتی مردان در اتاقی نشسته بودند و حرف می زدند، زن جرأت نمی کرد خودش را در آستانه در نشان بدهد. من در مقام یک نویسنده زن در معرض زجر و آزار مضاعف بودم: به مقامات بدگمان بودم، چون هر نویسنده زنی فقط می توانست ویرانگر باشد، و در ده با نظر بدبینی و سوءظن به من نگاه می کردند و می خواستند تحقیرم کنند چون تصور می کردند که با طبقه ای تحصیل کرده متحد و همپیمانم. نویسنده زن، در مقام زن، منتسب به طبقه متوسط اجتماع بود و ناگزیر می بایست در خفا کار می کرد، و ضد تعصب و تبعیض می جنگید. نوشته ها می بایست پنهان نگاه داشته می شدند. چاپ نشریات امکان پذیر نبود. زن در ادبیات موجودی مرکزی به شمار می آمد. اگر همانند یک نویسنده دوست داشتنی مورد ستایش قرار نمی گرفت، دست کم با او دلسوزانه و رثوفانه رفتار می کردند. در میان بزرگترین آثار کلاسیک یعنی «کیو» نوشته نگون بود - که با بی مهری فراوان رودرو گشت و به طور غیر قابل وصفی این نویسنده زن را تحقیر کردند و رنج دادند - ادبیات برای سرنوشت و تقدیر او اظهار تأسف می کنند. اما انقلاب نیاز داشت او را از بردگی و بندگی برهاند.

حتی زمانی که اشعار زنی مهمی در ادبیات کهن ویتنامی می نوشتند، در ابقای صور ذهنی زینتی که وجه مشخصه آن فروتنی، تواضع، عشق مطلق، و وفاداری به شوی بود، نقش داشتند. باتوجه به این اصل شاهزاده خانم نگوک هان در سرود عزای خود از مرگ شوی خود سخن به میان آورد، و در آن تهنی دسیم در مرثیه مشهور خود از همسر یک سرباز یاد کرد. وداع، انتظار، امید، یأس و نومیدی و فداکاری موضوعات اصلی شعر و شاعری زنان بودند. در سالهای گذشته، زنان در نوشتن داستان متحمل زنجهای فراوانی گشتند. صداهایشان متواضعانه بود.

ترك نمونه های کهن ادبیات، طی دو دهه، بدون پایداری و فروگذاریها میسر نگشت. تا ۱۹۶۰ تحریم تعدد زوجات قابل اجرا نبود. جنگ نمو فکری زنان را در طرفداری از حقوقشان شتاب داد. پایه پا و در کنار مردان جنگیدیم. ماهم مثل آنان سرباز بودیم و بخش قدیمی کارگری که از خیلی پیش در آن وظایف بومی و خانگی خود را انجام می دادیم، طی سالهای سازندگی و جنگ با آمریکاییان از میان رفت. ساخت کودکانها باری را از دشمن برداشت. ما همپای مردان آموختیم که اهل فن بشویم، دکتر و معلم بشویم. امروزه در بیشتر کارخانه ها و کارگاههای تولیدی زنان عهده دار امورند. فعالیت در زمینه علم و سیاست دیگر به مردان اختصاص ندارد. زنان مقامهای اداری و وزارتی دارند. مشاغل بزرگ و مهمی در تعلیم و تربیت مردم چه در شهر و چه در ده برعهده گرفته اند. البته ما بیونسته در مزایع برنج کار کرده ایم اما اکنون این زنها هستند که پایه پای پیر مردان بیشترین کار را در کشت و برداشت محصول عرضه می دارند.

کام تهان Cam Than

ما نویسندگان زن در دوران انقلاب در جنگ آزادیبخش دو مفهوم و معنا در نظر داشتیم. در نظر ما جنگ تنها یک دیگر گونی در وضع کلی جامعه نبود، بل که خیر از آزادی خودمان، رهاسازی از مرحله کهن ایلخانی بود. ممکن بود زن همانند یک